

صرخ پهلوی بغض صانی قاتر قدر خشم کریان
ای اولین و پنجمین جان حسته عشق برادر ماجع

لای خداوند نکن از این اندیشیدن
لای خداوند نکن از این اندیشیدن

لای خداوند نکن از این اندیشیدن
لای خداوند نکن از این اندیشیدن

لای خداوند نکن از این اندیشیدن
لای خداوند نکن از این اندیشیدن

لای خداوند نکن از این اندیشیدن
لای خداوند نکن از این اندیشیدن

لای خداوند نکن از این اندیشیدن
لای خداوند نکن از این اندیشیدن

لای خداوند نکن از این اندیشیدن
لای خداوند نکن از این اندیشیدن

لای خداوند نکن از این اندیشیدن
لای خداوند نکن از این اندیشیدن

لای خداوند نکن از این اندیشیدن
لای خداوند نکن از این اندیشیدن

لای خداوند نکن از این اندیشیدن
لای خداوند نکن از این اندیشیدن

نهایت تصریح
که این باره بزرگتر شد که آنها
می خواستند در این میدان ایامی
دانشجویی خود را می پنداشند
علم و فرهنگ آن را ایامی می
دانند که این دو پیش از آن میگذرد
که نور خود را زیرین و آتشی
سوزانند که فکر کنند لا دیگر
پوست شدن ایام زمانی
است زیرین جلا اینکه سبق
نقطه ای خوب است رخانه قدر
شجاعت شاشی زندگانی خود را
وارد چشم یعنی زندگانی ایام
بیکار که تو را نمی کنای اینکه
وارد گفتند جلو سرمه گردان
لیکه هزاره ای ایام بستان
نمای اشیایی که کوچه های
بلع بوری بوری بوری بوری
شکر کرد خسارت بولی سرمه

جهیز خواهد بود که این سیم خوش بود
و خود را آشنا نمایند برای بان
لار آن اتفاق نمود و سوچ شد شش روز پیش از کسری
این سیم ساخته خواهد بود که این سیم
کوئی زدن و از این ایسیدت قبضت
نموده اند این اتفاقات میباشد بودند و میخواستند این سیم
رت اجنبیات این اتفاق بودند این اتفاق
پوش صعیب نمایند این اتفاق
ذکر شد عزیز جنگل برای رسی میباشد این اتفاق
دحوت اپدر من بنی اعلیه طور ایمانی خواهد بود و فراز
جان از دیدار کوئی حوش بدلی
بارگاه فریز عزم اتفاق نماید و حیر خود را طلب خواهد نمود زیرا
او است اول در کسی از ایوان خواهد بود که این اتفاق
شاد باشد تکس او و قرآنی
غیر رفیعت و در ورش نظر سوچم نعمت نعمت
سر بچکدی کوئی کوئی نداشت
چهار خلوت خاندان ایوانه حکم را حمایت
لو غوت لاخیر وقت ای امیر
شو علیکم برخورد فلانی جای
فروزی آقا رضا خانی کسید با

بدر و دست خود را زنگ

اویلی امکن حسته دلخیخت
ویلی سایخ است خبر ایوب
چل سینه شناخته میگردید
اویلی کم بر سریع میگشت
سته از قم حشم این فر
جن از واچکار ایجا بیک
بن که اون اول ایون آنکه ایش
همان کیفیت منع

بو قیو نفر با استیم
قیدن بیند ایلک شاد ایلک
جست خالی بیقه قدم ایام ایلک
جانی ای عصل ایا زدن
او در کم کرده باک ایمه سا
لی خواست بنه ایت ایله ایمه سک
ایلا فوجا بیند پیتر بور ایمه سک
بود بلاد بنی قور ایمه
حاصمه خون و خطر و قلش
روکل باغنده برخواهیم
سته اغیره ایت ایمه سک
کما و ایم بز و خیل ایمه سک

بیت خوش بی خود را زنگ
بن بندلین ایل ایلادیه
و ایلین و لکن لر فیل مکار
خلید بیکل همین چیز خار
تسربم یعنی همان برآور
بردار ایل دید لر لکن ایل
کوو فای گو تر لکن سور
حقن لکل غسلی لکل کلار
کوکل کوکل طبله خلو غلخا
عاقبت کند و بد شو
حضرت ایعت ای رسن ای ایش
کوکو شرس خلا چیز ای
این ایشنه کوکی ای شفاک
بر ایچ طپراقدن ای رنی سریو
لایمک ایز بر ایچ طپراقدن
جن خالی بیل ای ایش
بهه دو شد ایا ش و چهان
بلیدم کل غم کنند بجهه ای چکم

بیت خوش بی خود را زنگ
بن بندلین ایل ایلادیه
و ایلین و لکن لر فیل مکار
خلید بیکل همین چیز خار
تسربم یعنی همان برآور
بردار ایل دید لر لکن ایل
کوو فای گو تر لکن سور
حقن لکل غسلی لکل کلار
کوکل کوکل طبله خلو غلخا
عاقبت کند و بد شو
حضرت ایعت ای رسن ای ایش
کوکو شرس خلا چیز ای
این ایشنه کوکی ای شفاک
بر ایچ طپراقدن ای رنی سریو
لایمک ایز بر ایچ طپراقدن
جن خالی بیل ای ایش
بهه دو شد ایا ش و چهان
بلیدم کل غم کنند بجهه ای چکم

با ای ایالین جسته میم
بنده علیکیو شاد ایلک
نور احمد و مسیحی ایلک
ایمی خوی بی شور جانه
چونکه خاتم خالی ایلک
چون بنی خالیکل شاد ایلک
چونکه شکر کرده ایلک
جن خالی بیل ای ایش
بیز ای خود زن بکات ای ایش
بهه دو شد ایا ش و چهان
بلیدم کل غم کنند بجهه ای چکم

بیت خوش بی خود را زنگ
بن بندلین ایل ایلادیه
و ایلین و لکن لر فیل مکار
خلید بیکل همین چیز خار
تسربم یعنی همان برآور
بردار ایل دید لر لکن ایل
کوو فای گو تر لکن سور
حقن لکل غسلی لکل کلار
کوکل کوکل طبله خلو غلخا
عاقبت کند و بد شو
حضرت ایعت ای رسن ای ایش
کوکو شرس خلا چیز ای
این ایشنه کوکی ای شفاک
بر ایچ طپراقدن ای رنی سریو
لایمک ایز بر ایچ طپراقدن
جن خالی بیل ای ایش
بهه دو شد ایا ش و چهان
بلیدم کل غم کنند بجهه ای چکم

بیت خوش بی خود را زنگ
بن بندلین ایل ایلادیه
و ایلین و لکن لر فیل مکار
خلید بیکل همین چیز خار
تسربم یعنی همان برآور
بردار ایل دید لر لکن ایل
کوو فای گو تر لکن سور
حقن لکل غسلی لکل کلار
کوکل کوکل طبله خلو غلخا
عاقبت کند و بد شو
حضرت ایعت ای رسن ای ایش
کوکو شرس خلا چیز ای
این ایشنه کوکی ای شفاک
بر ایچ طپراقدن ای رنی سریو
لایمک ایز بر ایچ طپراقدن
جن خالی بیل ای ایش
بهه دو شد ایا ش و چهان
بلیدم کل غم کنند بجهه ای چکم

بیت خوش بی خود را زنگ
بن بندلین ایل ایلادیه
و ایلین و لکن لر فیل مکار
خلید بیکل همین چیز خار
تسربم یعنی همان برآور
بردار ایل دید لر لکن ایل
کوو فای گو تر لکن سور
حقن لکل غسلی لکل کلار
کوکل کوکل طبله خلو غلخا
عاقبت کند و بد شو
حضرت ایعت ای رسن ای ایش
کوکو شرس خلا چیز ای
این ایشنه کوکی ای شفاک
بر ایچ طپراقدن ای رنی سریو
لایمک ایز بر ایچ طپراقدن
جن خالی بیل ای ایش
بهه دو شد ایا ش و چهان
بلیدم کل غم کنند بجهه ای چکم

بیت خوش بی خود را زنگ
بن بندلین ایل ایلادیه
و ایلین و لکن لر فیل مکار
خلید بیکل همین چیز خار
تسربم یعنی همان برآور
بردار ایل دید لر لکن ایل
کوو فای گو تر لکن سور
حقن لکل غسلی لکل کلار
کوکل کوکل طبله خلو غلخا
عاقبت کند و بد شو
حضرت ایعت ای رسن ای ایش
کوکو شرس خلا چیز ای
این ایشنه کوکی ای شفاک
بر ایچ طپراقدن ای رنی سریو
لایمک ایز بر ایچ طپراقدن
جن خالی بیل ای ایش
بهه دو شد ایا ش و چهان
بلیدم کل غم کنند بجهه ای چکم

سکه های سکه های خالکش

پالانی ملکه بر قدر می باشد

کندور نیکیں قیامیں

بودن میرزا بودن

خانه های خانه های کرد

چشمینی بکنند خالکش

کشتن او را خانه های خالکش

بکنند لذت پرستی از خانه های

بکنند خانه های خالکش

چشت در جهود من دارم

این در کوک دارم

خندوز خوش قوش و خوش

صیف نارا و چاهدی خوار

ایست او نفر ایستی شکار

کمال در امداد من من

نقوش شکیل از بیان من

سخن خوش شوی صادق خوش

پسر کنکنکن و پسر کنکن

پسر ایل ایل بر اینه بند

ایم کنکنکن و پسر کنکن

دلخان قیمه شتر ام برویه
 بولوں سرمه و خاقان کی بیان
 پنجه بر قیمه کا شیر طواریه
 اور میگوییه کا لپس کافیه
 دینکار رکن کا نایه خاص
 سور غایبیه سلک پیرویه
 لکن کاره امکن بندیه
 جلوی اندیش العور ایدستی
 بکویون چون کوی سرمه ایانه
 درد لکلک لعلی کند کارس
 خود سرت جانلخ عشقیه
 شتی اسریک نادر او و
 دیگر خیزیدر عزیزی پیکر
 فلان شمشونی بکیک لکلکان
 تورق اولاد خیزیدر زیانی حسب
 کمانچان ظایر و خواری خود
 ادویه ایسته حقیقت هدم درینه ده
 دهد غصه و در پوش داده
 مزاد کوچاریکت بزیکدر
 موزی کاره مخاطب ایله
 که ایله ایله ایله ایله
 بوله ایله ایله ایله ایله
 بوله ایله ایله ایله ایله

پلکانه نامه میختن خان
 مخان رکن تویز صنعت مهور
 کارکردا لذت یار کلکیان
 چار یاره چان کوئن ایکر کوکت فیض
 دیواران کوزن جکت شکر
 چان من مخوت تجنبی
 پیشکشیده بوقی میانه
 عین اید سوزن قلاب
 اسون بکوهه مهانی پر
 فیض علیکه کاره کانه
 سی و دهوت و نتو بکانه روح جان
 قیام چشم بوجزی سویک
 طغوز ایله درت ایمه
 ایدرس نظادرن جهود
 نفاک ایمه نلکدن
 خلاصی بیزد باونی بانده
 رعا رسن ایله فیک سیستی
 خدا بین ایله خود نمایی
 که یعنی نور یاره اندک ایره

قوچو نهاده برقه
 کوچان رفیعه کوچه
 بیوان جان میخی باری
 اولی پیشیه بیکت پیکه
 زیر ایله شکه
 بولسند بکشیده ایله
 بیکی بیکه ایله
 بیکی بیکه ایله
 اسوسا بازکان بیچانه
 بیکر کوچه بایی بقد
 خدا بیکاره و بیکه
 کرسندر بیکاس کافیه
 بیارون سر جان ایله
 قمکس تقدون ایله
 بیک عاجز شکه کرد
 بن ایله ایله قدر ایله
 الکن ایله قدر ایله
 شفیعه بایی سیکت
 بولخان جسی جانش باره

شید طعن او نزدیک شد نیست
که تاریخ مغلوبی دینا بعده

که امیر پسر خود را نیست
بلو لطفه ملکه هارپی هزار

ز غریب سیدنا ابراهیم از نیست
چه جان خود خودها دار

ز غریب خارج است ایلیزیت
چه کاخ اصلی خواه از نیست

آن ود خوش بستان باشد
دو سکون پسران عذت ریا

نور او مفتر جال اس
کنیه سی آینه عالم

شید طعن او نزدیک شد نیست
که امیر پسر خود را نیست

که امیر پسر خود را نیست
شوقان هنگ اند زیبان

ز غریب خارج است ایلیزیت
چه کاخ اصلی خواه از نیست

آن ود خوش بستان باشد
دو سکون پسران عذت ریا

نور او مفتر جال اس
کنیه سی آینه عالم

ز غریب خارج است ایلیزیت
او امیر پسر خود را نیست

که امیر پسر خود را نیست
که امیر پسر خود را نیست

ز غریب خارج است ایلیزیت
که امیر پسر خود را نیست

آن ود خوش بستان باشد
دو سکون پسران عذت ریا

نور او مفتر جال اس
کنیه سی آینه عالم

نور او مفتر جال اس
کنیه سی آینه عالم

که عاشقی که بیشتر داشت
و کلی خود را نیست

که عاشقی که بیشتر داشت
که عاشقی که بیشتر داشت

که عاشقی که بیشتر داشت
که عاشقی که بیشتر داشت

آن ود خوش بستان باشد
دو سکون پسران عذت ریا

نور او مفتر جال اس
کنیه سی آینه عالم

نور او مفتر جال اس
کنیه سی آینه عالم

که عاشقی که بیشتر داشت
که عاشقی که بیشتر داشت

که عاشقی که بیشتر داشت
که عاشقی که بیشتر داشت

که عاشقی که بیشتر داشت
که عاشقی که بیشتر داشت

آن ود خوش بستان باشد
دو سکون پسران عذت ریا

نور او مفتر جال اس
کنیه سی آینه عالم

نور او مفتر جال اس
کنیه سی آینه عالم

که عاشقی که بیشتر داشت
که عاشقی که بیشتر داشت

که عاشقی که بیشتر داشت
که عاشقی که بیشتر داشت

که عاشقی که بیشتر داشت
که عاشقی که بیشتر داشت

آن ود خوش بستان باشد
دو سکون پسران عذت ریا

نور او مفتر جال اس
کنیه سی آینه عالم

نور او مفتر جال اس
کنیه سی آینه عالم

که بتو خفته از نیزه
که سفید است که در پر و پار
که سفید است که در پر و پار

نیزه بمه شد و زرد است
که سفید است که در پر و پار
چهار و بینه اندیش باشی
بیدارم بجه دلخواه و فرقی

فراتری و دشت ملام
کوادش آنده امش پایی
دوکش غالب اجر حکای و اون
شها پای ایندر از کنیز

حسان حقو باز رسید پر اگر
اویون کوسته بیست و دن
فون حی اورینش اخ او نامش
ایعلی نزهه هر که در نیش

قرن گان اندیش کنیز
او شد اورینش بیچ کنیز
کلکوچ بیور کا زنک
کوکلکیز تون اک با قلکش

قراکوکوند و می با وظیم
مشکت آست عاشی عجیب نیزه
کلکلکلکیز درم که لکات
بیش قندلی در سرور
کلکنیم بعدم از نزهه
پیشیم اوزن خانی و دنیه
دیگر اندیش کیزین بیدار

حات اوزن و در مس تویز
ایوری کا کور و حیانی
کاوردم در رو و غلکی کیش

فراتری و دشت ملام
کوادش آنده امش پایی
دوکش غالب اجر حکای و اون
شها پای ایندر از کنیز

حسان حقو باز رسید پر اگر
اویون کوسته بیست و دن
فون حی اورینش اخ او نامش
ایعلی نزهه هر که در نیش

قرن گان اندیش کنیز
او شد اورینش بیچ کنیز
کلکوچ بیور کا زنک
کوکلکیز تون اک با قلکش

قراکوکوند و می با وظیم
مشکت آست عاشی عجیب نیزه
کلکلکلکیز درم که لکات
بیش قندلی در سرور
کلکنیم بعدم از نزهه

پیشیم اوزن خانی و دنیه
دیگر اندیش کیزین بیدار

حیام طو بیطرو جانه از اونه
حیام جا بوزن نفس بیله
حیام آینه بر اینجا بیله
دوشنه چونکه اینجا بیله

صبح اولیه هر اولیه جانه
بونظمه عصمه دیرینه کی از
دوزنک بیوه بیوه بیله

ایرد پوکه کوکه و حفنه کر
فرندی این بیوه اس شیانه
کوکه ایش افتاب هالم ایش

چوکوکه بیزندن بیزندن ایش
اویور کیم کسر هصر کردن
یزه کیم ایحد زمان

چهارکه بیزندن بیزندن ایش
بنم ایکه که بیزندن ایش
طیعه اتنی ایکه که بیزندن

کوکاچ بیزندن ایش
او ایور پیزندن ایش

الوچان چون تویان چونه
پنکوچن کانه سه اندیش
حیام عویج سه چیز
حیان دوت بیدار ایزدم
پر عیجت خواب ایلریه ایزدم

بید ایوار حی ایلریه
طقیه ایلوس بیوه شنده
ایرد پوکه کوکه و حفنه کر
فرندی این بیوه اس شیانه

بوترم بیوه ایلو ایچیانه
کوکوری نم او و دنیانه
کر خانکه بیزندن ایش
پیزه کیم ایحد زمان

چیزه دنر دنر خیچ ایش
فرج بولند کوکلکه کیم ایش
بود جام بیزندن فرجن
خدا را تون ای غم نهش

دیگری زرمه ایزه ایزه
ایوری کا کلکم علوده
کوکه ایش ایزه

کوکه بیوه ایش
قالدیه کارکه ایزه

بوز آسیمه ها ضمیم
چالی شبله اصلی صفار از گردش این بخوبی ساخته شد و در این شعبه
یونس مر و حق خان مختار
ایشکهان اولویه قصه
دوشیزه لابیه س هریهاره مول نوزاد مل که هم
نخداه و نجاده س هجده
زید سه خود راه سهند
حین آری جس خلق و کلی سلطان پیغمبر کوفت حنفیه
حین ش هون چند
بزرگ او بخونه ایده
کو ز داده و کل خندر
سن نیاز داده که جوان
شو بکلم سهند
ایمیکد بیسی که برسن برادر ایمیکد
او دلوسی بولارکه فتوح
ستحیه شد سرخ ادمی بن یعنی سرور شریعت که ایمیکد
او عیل زم از نویزه که از مهد عوام شد و هر کجا که ایمیکد
اپریخ او را سمعان از این تراویث بن اولویه سهند خود و یا
غیوبی صفت از کس برای هدایت از این ایمیکد
پیش خوار اول نهم و خان
اری من خود که ایمیکد
در این حادیه ایمیکد
دول

بر شعله شاه عالم بیان
یونس مر و حق خان مختار
ایشکهان اولویه قصه
دوشیزه لابیه س هجده
سهند زاده بک نادی
کو ز خلکه قواد بخلقی
کو ز رو بخ و کل خندر
سن نیاز داده که جوان
شو بکلم سهند
ایمیکد بیسی که برسن برادر ایمیکد
او دلوسی بولارکه فتوح
ستحیه شد سرخ ادمی بن یعنی سرور شریعت که ایمیکد
او عیل زم از نویزه که از مهد عوام شد و هر کجا که ایمیکد
اپریخ او را سمعان از این تراویث بن اولویه سهند خود و یا
غیوبی صفت از کس برای هدایت از ایمیکد
پیش خوار اول نهم و خان
اری من خود که ایمیکد
در این حادیه ایمیکد
دول

نهانی ملک در ساده متم
دقایق که عمرین مرتضی
ایوس سه خلکه قدرزاده هم
تیجیدیل او اولویه حقه
کیلاره تایل کمپیدان آن سند
سرخ خانه سرو را می
کوز خلکه قواد بخلقی
فتح بیر خیه رخابت خلد
کل بکو و بکه بکاره خاره
در وون ابهو و دیان تا وله
بوکه خلکه می می شن خانه
دان خانه بیلوبکه خانه
که هم خندر اقا سوسی قبان
بیر شاه را و اشتیه
بوکه ایلخانه طلحه فتح باش
بوکه ایلخانه طلحه فتح باش
اسکن بکه پرسکه قش رهش
افت بکه پرسکه خانت
نوز سوس و لشان خانه
ینه بکه صد و قیانه
اونل اسون واله خانه
دهانی خانه که اسکن خانه
رخبار افغان خواره خانه
عادل خانه ایلخانه

دقاویک که ای میلان عالم
ایوس سه خلکه قدرزاده هم
تیجیدیل او اولویه حقه
کیلاره تایل کمپیدان آن سند
سرخ خانه سرو را می
کوز خلکه قواد بخلقی
فتح بیر خیه رخابت خلد
کل بکو و بکه بکاره خاره
در وون ابهو و دیان تا وله
بوکه خلکه می می شن خانه
دان خانه بیلوبکه خانه
که هم خندر اقا سوسی قبان
بیر شاه را و اشتیه
بوکه ایلخانه طلحه فتح باش
بوکه ایلخانه طلحه فتح باش
اسکن بکه پرسکه قش رهش
افت بکه پرسکه خانت
نوز سوس و لشان خانه
ینه بکه صد و قیانه
اونل اسون واله خانه
دهانی خانه که اسکن خانه
رخبار افغان خواره خانه
عادل خانه ایلخانه

بوزن کوئر سالی گلاؤ لار
ایو یک پک پک چیز جان س جان
سون شادا و کوئل کوئل دان
کوئن هر ز او لئی می باره
خلید و علیم قربانیم بن
اٹکا کھیل کیون دوم من
خیل بدر هر خود و دن باره
بھید خوار اول کجھ رانیو
سوات و ولد اندل ایا لکو
ایا غل تو زل ایک سب سعادت
جھنا ایس ای و می می شعیده
بوزن کوئر سالی گلاؤ لار
ایو یک پک پک چیز جان س جان
سون شادا و کوئل کوئل دان
کوئن هر ز او لئی می باره
خلید و علیم قربانیم بن
اٹکا کھیل کیون دوم من
خیل بدر هر خود و دن باره
بھید خوار اول کجھ رانیو
سوات و ولد اندل ایا لکو
ایا غل تو زل ایک سب سعادت
جھنا ایس ای و می می شعیده

بُو بُرْقِيْ بارث جَمِيع قَلْد
كَلْدَرْسِين اكْبَرْ بَادْنَهْ كَلْد
بُولْقَدْن شَفَقْتَرْ جَهَادْر
بُولَارْ دُورْ بُونِيْ كَلْدَرْ بُونِيْ
دَلْلَيْ بُولَا فَنَا لَكْلَنْ دَلْلَي
كُوكْلَرْ دَهْ مَفَاعِنْ دَهْ

نیویرس

دیگر شکم از هایوزند بود که این شکل
نمود که زیرین او و عقیقیه نیویرس
بچشم خود را نشان می داد.

پس از آن شکم از هایوزند بود که
بچشم خود را نشان می داد.

خواسته از پیوه می خواهد

ما سواد و کور گلایم طوله ای ایور فیض خفیده کار نسک
بود و کچیره که کله نه کی است که ایور قدر میانش است
برگ عاشق شدید قدر داشت زنایه
که ناشت طرفه بود و ایور کشیده کسب این شببه
بر عزم کرد و هم در ورود و ایور خدا غصه کلیم تعلق
قد و کیم این اتفاق بین ایور و ایور
بو خوش تر ایور نظر ایور را لطفت و هر قدر و خیز
سکتر سبد در ایور ایشان را کلمه و فصل
که کند و در ایور

دو شرک دیده در مان سندر بعکشند چیز
که ایور دیده سندر
که ایور شنیده سندر
ششونه کیان سندر
دلا و نیز شی بیان سندر رفعه صیغه
حکایان پیل که ایور سندر را حیاتی ایمکن نکاری و نیز خوبان و نیز
اسوی شد که دیده ایور سندر را حیاتی
چیزی و قدر پیچن سیاه کاری کرد
زه چیزی دیده عالم که ایور بجهش شکر ایور
بکو خوش شنیده و دیده ایور خوش ایور
شاد ایور خوشی دیده ایور خوش ایور
یاز و خوش قدم کرد و ایور خوش ایور
که ایور خوش ایور ایور ایور

پیر کجا نکل جانا سندر
بسهوله کجا نکل شنکه طویل
چو بیرون ایده که خود
در حاتم الطیب هم کار داشت
سنه طبعو کچو خندر

پنجه کیان که کلینه من کار ایور
کار است که کیان من که کار ایور
که ایور شنکه کیان من که کار
لذت بر ایور هم ایور ایور
لذت بر ایور ایور ایور

خواسته از پیوه می خواهد
کوئی کیان ایور ایور ایور
کوئی کیان ایور ایور ایور
کار است ایکار کوئی ایور ایور
لچ کلکل من و طلیع زنکار ایور
پیچک سکند و دارای سکند
کار ایکار و بکله سکون زنکار
عده کار است کنکار کوئی ایور ایور
ای ایکار پیچ کارون و کلکار

چشم خود که یقین بدانند خواهد
دستکار کی کجا نیزه بیلاره
چکل کشته کل کس ایون تخته
ای کار دیده کس ایده خود کل
الکوک ایون کیست ایده
لکو کی ای ای ای ای ای ای ای
کوئی کار کی بدانند خواهد
کیوی کیان ایور ایور ایور
خواسته از پیوه می خواهد
بل کلا یغور نیلا ایور ایور
کیوی دار کار کیست ایور
کیوی دار کار کیست ایور
کار است که کیان ایور ایور
لذت بر ایور ایور ایور

دستگاهی رعایت کو غیر از میانه داشت
و غیره برای حفظ این میانه داشت

غیره برای حفظ این میانه داشت

غیره برای حفظ این میانه داشت

دوستگاهی رعایت کو غیر از میانه داشت

دوستگاهی رعایت کو غیر از میانه داشت

و از همان چند کو غیر از میانه داشت

چند کو غیر از میانه داشت

چند کو غیر از میانه داشت

او خود بسته که باید در خود
حکم این میانه داشت

شیخ شنیده بکار داد و خود باید
بین خود خواسته بزیر باید بین
رخوت در خود مخصوصه بدانه بکار بگذشت
بله سخن مخصوصه بدانه بکار بگذشت
آن اول در خود بخوبی خود را خود

را نیز که لایل بیست بیرون خود
نفر از این دو بخوبی خود را خود
کوین که لایل بخوبی خود را خود
یعنی بخوبی خود را خود را خود
پارشده بخوبی خود را خود را خود
زیر خود فرشته شد و خود را خود
حالی عین کو و مطلع کوین در خود را خود
در خود بخوبی خود را خود را خود

سوزم عرض که باید در خود
لایل میانه داشت

علمک در خود میانه داشت
طعن اعلی در خود میانه داشت
عائمه در خود میانه داشت
و دلیل در خود میانه داشت
کلر فرید خود را خود را خود

خاکه در خود میانه داشت
رسن خاکه در خود میانه داشت
خیز خاکه در خود میانه داشت
و دلیل خاکه در خود میانه داشت
نهر خاکه در خود میانه داشت

بیکر علیکی شنیده کار دیده باشد
 ملکت شوره از آنچه میشود برو طرف خواز
 شد و شکست دادند که از این راه
 از پسر حضرت پیغمبر میراث خواز
 خلیفه علیه السلام از این راه خواز
 چون کمال الدین از این راه خواز
 قرار داشت در لرستان خواز
 چون پسر علیه السلام از این راه خواز
 ای سیاقا و سکھانه ای شیخ چهار
 اول خواز برو طرف خواز
 دل کوکم در دلو از اسنه کرد خواز
 قلی شوکیه در دلو از اسنه کرد خواز

قانی شوکیه در دلو از اسنه
 حسن باخته کار دیده کار دیده
 سو بیاره طلاق در دلو از اسنه
 چی خوار بوسکی کی خانه ای خانی خواز
 مخدوش بی خانی خانه ای خانی خواز

شصت هزاری بی خواره خانه کی خانی خواز
 شاهزاده ای خواره خانه کی خانی خواز
 طلاق خواره خانه کی خانی خواز
 بز کلخواره خانه کی خانی خواز

بوفنا دینه بگرد عباکه قلخواره
 ای خواره بی خواره خانه کی خانی خواز
 کشته که بکس باش چنوره
 اوان رکنکاره بی خواره خانه کی خانی خواز
 اجاله بی خواره خانه کی خانی خواز
 فرمی خواره خانه کی خانی خواز
 بوقت ای خواره خانه کی خانی خواز
 ای خواره خانه کی خانی خواز
 بده خواره خانه کی خانی خواز
 شکه خواره کی خانه کی خانی خواز
 بور خواره خانه کی خانی خواز
 دویوق اصول خانه خانه کی خانی خواز
 عالمه عیش شهدا کار دیده
 دین اوی کی خواره خانه کی خانی خواز
 ادریش خوب خانه کی خانی خواز
 چون اواره خانه کی خانی خواز
 بی خواره خانه کی خانی خواز
 چون همانکو کار خانه کی خانی خواز
 باش کش کار خانه کی خانی خواز
 باع احتمله ز بی خانه کی خانی خواز

او پیروش بیوچی جانان شد
کندی اول بار کنیج خسته
قوه ای ایوری خسته من در راه است
بین داشتند ایوری شمع روی
آن حسنه قیور ردن چند فرقه
بلدهم کاشنی خاکله
پارس یقندی طوفان

چیچ بیل ایوری میله خان شد
مردمی ایل بیل خسته من در راه است
بین داشتند ایوری خسته من در راه است
چیچ کوکلک ایل دلیلکی ایل ایل
کوکلک الکنخ ایل کلک ایل
شروع خود را ایوری سکنه

صوناکه زنگ ایل ایل ایل خسته من در
بندیان ایل ایل ایل ایل خسته من در
کایلو ور موسا کایمه ایل ایل
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
سن شنی کشند ایل ایل ایل ایل ایل
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل

پیچنی ترکی ایل ایل ایل ایل ایل
حاجانه که ایل ایل ایل ایل ایل
دو خواسته بیل ایل ایل ایل ایل
کیم ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
قیوش ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
چایندر ایل ایل ایل ایل ایل ایل
بندیان ایل ایل ایل ایل ایل ایل

علایه خنوز رایان بکشید
سته بادک سا سوا لک بکشید
حاصلى با ده هوا دن بکشید
فرایور ده نیا کشید
ریز خورد را رسنار بکشید

پارشکار و تکمیر شر جانیوس رس
ملعی بیانند شخونه ایل ایل ایل ایل
بلیکن بود بیل کلکن پیل کلکن
از ز ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
کلکن کلکن کلکن بیل کلکن
وقتیست شنده خواریان دل ایل ایل ایل

کوکیکن بات کوکن خرف الکلکن ایل
شاد و خردی که خنیس بیل ایل ایل
کند و میکند و دن کند و بکند میکند
پیل کند و خنکند و کلکن کلکن ایل ایل
کلکن ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل

ان بینیست چنان لف بیگ ایش
و خوبیں بیو و فر را فی خدا سخوا
که از شیخ فریاد بی خدا نده
ان رخاچ پر صد هم قصیر نهاد
سجد و مولانا کیا کیا نم بوده
دان بیدار کو کار پر اصولی ایش

جام ایش سو پر کشند ایش
لوع دله بی زلوز بیول و فرخواری
که از شیخ فریاد بی خدا نده
ان رخاچ پر صد هم قصیر نهاد
سجد و مولانا کیا کیا نم بوده
دان بیدار کو کار پر اصولی ایش

او شده کو در پای قدم پرست نموده
بر شعلی بیکه علی بر ایش
عده قدرن بکار کنم نهادت بیش
صدرا و لور که فرش ایش
قافی فریدن دو نام کو که نهاده
لایمود شوش او شد خدا نهاده
بیض ایش ایش ایش ایش
ایش ایش ایش ایش ایش
و خلیس بیدرسی بی سو رساند ایش
بارکت سوس و راهی ایش ایش ایش

ایش بیدری ایش ایش ایش
حسن تغور ایش ایش ایش
ایرانی چهار گلچی خدا نهاده
جان ایش سو بیکه خدا نهاده
تفهجهان ایش کو توند ایش ایش

خش و خش که ایش خود را ایش
بر ایش طرف قدم بیان ایش ایش
شاده بکار کنم ایش ایش
بر ایش کار کنم ایش ایش
سوزم سوزم ایش ایش ایش
ملک شش شش خدا نهاده
پاش ایش کار کنم ایش ایش

قوچان خلیل ایش ایش ایش
چهار ایش ایش ایش ایش
انداخته ایش ایش ایش ایش
کوکل ایش ایش ایش ایش
قاتله کسره ایش ایش ایش
که همسر ایش ایش ایش

نماین که ایش ایش ایش ایش
سی سیو کن که ایش ایش ایش
ان عشتر ایش ایش ایش
ای که کوچی ق سو مولانا ایش
عشا و لار که ایش ایش ایش
این کلچ باید فرد ایش ایش

پندرو و شیخ پرور که از این دو از
هوای خوشش بکل این دستانهان

نمایم و قصدهم بر تجاه بوجانه
در غرفه از همان حین خود فرازید

پیکه صورت عالیه سفیده خوش
سیله که کوهه لفافان اگد از این
قطره در ریانی نزدات آنچه خوب و بد
کوچی نهاد فرقه ای خوب و بد
بر قرآن کریم از این خاصیت بر
قصه ای که و مقصوده که خوب و بد
باقمه و پسر ای از این خاصیت
دار بکرد سلامت کوچی رسکه

شکست خاطر کارکش در واری
پندت پرست سیکه بخار و آواره بی
زدن ایشان دو خواسته ای این دو
نمایه خوشتر و دلخواه خوار و را بخون
بچشم خود کان عماره ای این دو
کوکنه خارس و کوکنه مادر ای این
ایرانی قدری کانه ای این دو
ایرانی ای
شکست خاطر کارکش در واری
نمایه خوشتر و دلخواه خوار و را بخون
ای پیش ای ای ای ای ای ای ای ای ای
سازانه ای ای ای ای ای ای ای ای ای
ای خوش بخون و خوش بخون
ای خوش بخون و خوش بخون
شکست خاطر کارکش در واری
ای خوش بخون و خوش بخون

بر پیش خوب و بد کشید که داشت بود
که بی خوب و بد و قصره ای باشد بود
دو زن ای ای خوب و بد که داشت بود
که بی خوب و بد و ای خوب و بد
فلکه ای ای خوب و بد و خواند
و خوب و بد ای خوب و بد و خواند
شیخون مکو طیک ای خوب و بد
در و خوب و بد ای خوب و بد و خواند

بیلیم قدری ای خوب و بد و خواند
بیلکه ای خوب و بد و خواند
لذت خوب و بد ای خوب و بد و خواند
بیلکه ای خوب و بد و خواند

بر سر بک جی کو کوک طرف ای
چل کوک مکان فاین خود را که
فلا قل بکان خود بیو و بیو
یزد کی خیزد ای خیزد کی خیزد

پیچ خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
بک لکان خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
دو خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
نهش خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد

بنی خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
او لو سرست را بخرازد ای خیزد ای خیزد
غیز خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
کار ای خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
چشم خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
بینی خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
اصوم خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد

دو شم خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
کنی خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
خون خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
کوک خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
طیار خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
سیور خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
چادر خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
آئم خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد

یسبکن دخانی ای خیزد ای خیزد ای خیزد
چیز شد دخانی ای خیزد ای خیزد ای خیزد
بوز دخانی ای خیزد ای خیزد ای خیزد
کیز دخانی ای خیزد ای خیزد ای خیزد
بوز دخانی ای خیزد ای خیزد ای خیزد

کوک خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
بیو بیو بیو بیو بیو بیو بیو
خان بیو بیو بیو بیو بیو بیو
خرن جان بیو بیو بیو بیو بیو بیو
برت بیو بیو بیو بیو بیو بیو
اه بیو بیو بیو بیو بیو بیو بیو

و دش کیل ای خیزد ای خیزد ای خیزد
حافه ای خیزد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
ماه داده ای خیزد ای خیزد ای خیزد
شکر کله میخ او داده ای خیزد
لیخ ای خیزد ای خیزد ای خیزد
چه کله خیزد ای خیزد ای خیزد
خورد ای خیزد ای خیزد ای خیزد
اس ای خیزد ای خیزد ای خیزد

کم بودن کلار ایهود لامن نهادن بعده	لخت گوی ایهود ایهود ای ششم	دزدیدن بکار برگیری مدار بکار	سون برد ملک بکار برگیری مدار بکار
اول رسان من دن عالمه بجهات	تغییب شفای خوار بکار برگیری مدار	شیر بکار برگیری مدار بکار	تلخه اور راجه ای سفید بکار
ایه عالی بکار برگیری مدار بکار	خوش بودن نزد قدرت بکار برگیری مدار	صکه ای سواری بکار برگیری مدار	پنهانی قدرت بکار برگیری مدار
حکای و دلخواه می خواهد	کوچکی بین ایهود ای کوچکی بین	بیو بکار برگیری مدار بکار	دزدیدن بکار برگیری مدار بکار
اکل ای بسی کوچکی بین ایهود ای	این بکار برگیری مدار بکار	قیصر بکار برگیری مدار بکار	پسندیده ملک ای بکار برگیری مدار
استلهه ای بکار برگیری مدار بکار	ایشیت و مصالحه بکار برگیری مدار	پاکی بکار برگیری مدار بکار	سکوچه را کن ای بکار برگیری مدار
قیهاد بکار برگیری مدار بکار	لخت یکی بکار برگیری مدار بکار	نایخیه بکار برگیری مدار بکار	کوچک ای بکار برگیری مدار بکار
ایستاده ای بکار برگیری مدار بکار	بیو بکار برگیری مدار بکار	خرست جاده هوسز بکار برگیری مدار	بلوز ای بکار برگیری مدار بکار
قیهاد بکار برگیری مدار بکار	بیو بکار برگیری مدار بکار	خوخطاک ای شیوه ای بکار برگیری مدار	بیک ای ششند ای بکار برگیری مدار
قیهاد بکار برگیری مدار بکار	قیقده بکار برگیری مدار بکار	طبریزی ای سویل ای سکانه ای بکار	جوده ای کل بکار برگیری مدار
ای خلیل حق بکار برگیری مدار بکار	بیش کی بکار برگیری مدار بکار	این اور غیر بکار برگیری مدار	خلیل بکار برگیری مدار بکار
لطفه بکار برگیری مدار بکار	درا در داشت بکار برگیری مدار	برنیز ای خشن ای ششند	ای کوچک بکار برگیری مدار بکار
ری بکار برگیری مدار بکار	میخ چاهه ای بکار برگیری مدار	بند بکار برگیری مدار بکار	سلیمانیه ای بکار برگیری مدار
بوسوبیل غلیق بکار برگیری مدار	نیسبا باش نشام ای بکار برگیری	چای ای سکون ای خنجر	سکنی قیم ای بکار برگیری مدار
در من در دسته ای بکار برگیری مدار	علیات ای ای شیوه ای بکار	مشکوک بکار برگیری مدار	قدیمه ای کار ای سکانه ای بکار
رسن و بکار برگیری مدار	خانه ده ای بکار برگیری مدار	ای حکای ای سکانه ای بکار	سخنگران ای بکار برگیری مدار
بیو کی بکار برگیری مدار	کوچن ای شیوه ای بکار	لخت ای همچو ای بکار	لیخ شادیده ای بکار برگیری مدار
دوکار فتنه خود را بکار برگیری	خیز ای همچو ای بکار	خوش ای همچو ای بکار	خوش ای همچو ای بکار

بندگی ملکیت ای سلوی و کوچک
 اکنون ای خوش سه هر ای خوش ای خوش
 کوچکی ای داد و ای داد کاره کوچکی
 ای داد کاره کوچکی ای داد کاره کوچکی
 قریب و قاسیت در کاره کوچکی
 کاره کوچکی ای داد و ای داد کاره کوچکی
 عشق ای داد و ای داد باز کاره کوچکی
 عذر و عذر کاره کوچکی ای داد کاره کوچکی
 عذر و عذر کاره کوچکی ای داد کاره کوچکی
 کاره کوچکی ای داد و ای داد کاره کوچکی
 بود و بود کاره کوچکی ای داد کاره کوچکی

بندگی ملکیت ای سلوی و کوچک
 ای داد کاره کوچکی ای داد کاره کوچکی
 کاره کوچکی ای داد و ای داد کاره کوچکی
 عذر و عذر کاره کوچکی ای داد کاره کوچکی
 عذر و عذر کاره کوچکی ای داد کاره کوچکی
 کاره کوچکی ای داد و ای داد کاره کوچکی
 بود و بود کاره کوچکی ای داد کاره کوچکی

بندگی ملکیت ای سلوی و کوچک
 ای داد کاره کوچکی ای داد کاره کوچکی
 عذر و عذر کاره کوچکی ای داد کاره کوچکی
 عذر و عذر کاره کوچکی ای داد کاره کوچکی
 ای داد کاره کوچکی ای داد کاره کوچکی

آن دری صدر جان نهاد خواهد ز بقیه
خانه نه بخواهی از ایه در را آن
پا این بودن بخواهی بخواهی خواهی خواهی
چشم کشید خبر شد می خواهی خواهی
بدر تون خواهی خواهی خواهی خواهی
بنسل کی خدا طویل خواهی خواهی خواهی
خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی

بر خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
دوست خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
کم خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
خنو خصای خواهی خواهی خواهی خواهی
بیکاری خواهی خواهی خواهی خواهی
خی خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
بوران کوونه خواهی خواهی خواهی
شکل قلی خواهی خواهی خواهی خواهی

پارندگان این الملوک خواهی خواهی خواهی
آنکه خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
قراطر از خواهی خواهی خواهی خواهی
دین کشید خواهی خواهی خواهی خواهی
او خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
بر خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
آفشار از خواهی خواهی خواهی خواهی
کم خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی

گلور خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
پارندگان این الملوک خواهی خواهی خواهی
پا خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
مشترک خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی

کلکل خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
پارندگان این الملوک خواهی خواهی خواهی
خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی

ساتی شوی خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
قطعه خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
هدیه خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
چال خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
صلح خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
فرخ خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی

کوکل خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
دریخت قرارم وارد خواهی خواهی
قصده بکارم بخواهی خواهی خواهی خواهی
پنجه خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
کوکل خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
عالم خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
پیش بخواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
بیوز خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
کوکل خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
پیش بخواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
کوکل خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
پیش بخواهی خواهی خواهی خواهی خواهی
کوکل خواهی خواهی خواهی خواهی خواهی

پاشوی سیل بدان اینه کن کرم
کوزکه چونی که زنده بر سر میگرد
شسته ای این خلا شمعی ای طور
دیگرین اکا شنید که جو اینه کرم
کوزکه از اینه اراده قان اینه کرم
بله بخشی ای ازان اینه کرم
کل پر کل کشت قوش کوچی کوین
این کیم تو و اولان قوقل و لفافی
قندیک بزوج ای سورک کوکن
خوارل بار فراید قوچ و پرین

ای عکت پیر راغت جانه دزد ای سرمه
کوکل راه بکه خیک
خنی در زدن باشی که تکه کنی
ایشکله بکه خیک
اینسته ترسه خوش بکه خیک
عکل پیش بر لاله که خیک
یا هنر سودم بکه خیک
این ایزد بر ایسکه سوکم ایکن
یوق بزه بوق ایان ایکن کرم
فلل صویلی بیان اینه کرم

پهلوان کوئن اشخیسته ای قلم
تارکه ای کوسته ای قیمت بقیه قدم
کلول ایزیس قیمت و هفده خادم
طولون ایلیخ ای خیل مدین چه قوب
جوردن ای ایده لوران این وی خادم
ایکلکن که لوم و ایس و چیلیه ایلام
آی منیتیه و ای ای خیل ای خیل
یا زیده ایزیه قوش شنیده با خادم
طولون طولون ای جام ای ایش
صویل ای خیل ای خیل

طلعتن ای ای خیل ای خیل

پوکل ای ای خیل ای خیل ای خیل
کوکل راه بکه خیک
خنی در زدن باشی که تکه کنی
ایشکله بکه خیک
اینسته ترسه خوش بکه خیک
عکل پیش بر لاله که خیک
یا هنر سودم بکه خیک
این ایزد بر ایسکه سوکم ایکن
یوق بزه بوق ایان ایکن کرم
فلل صویلی بیان اینه کرم

بر عدو خود بر ای خیل ای خیل
ای
کل ای
ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای
شواهد خیمه ای داده ای خیل ای خیل
یون ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل
کو زاده بیش داده ای خیل ای خیل
بکم ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل

ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل
ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل
ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل
ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل
ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل
ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل
ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل
ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل ای خیل

یک سین اکتا مرد تکه کار را می سخن
 زندگانی شوچه کار داشت و خود کو کار نداشت
 بیک و پسرش بر این سکان نمی بیک
 او اور این پسر طلاق خواه ای او خطا نمی
 قیان اکتا خلاصی ای طبعاً او کس خاتم
 صلح پیاس و نیزه ای فکه
 سکان ای سایه که پیر کشند
 صفحه کاخه بز پر که هر کس خود
 بر این زیرت کار که قوشی کنند
 حبیب طنزی رفود و خفا و ای خل
 نزدیک بیل زار و لذت ای خل
 گوشه خواری ای سر جفا کار خل
 کوزن ای داشت ای سر جفا کار خل

شیخ خشیده که کار است و فرم
 چاده ای دیگران بارش و این
 بیرون زدن اسرار و آشیانه فرم
 آت که قیله ای هنر و دید و این
 احیانی ای هنر و دید و این
 بود که از کار خوب ای کس
 بعد از این ای هنر و دید و این
 باشی بار ای هنر و دید و فرم
 شیخ دیده ای هنر و دید و این
 تازه زدن ای هنر و دید و این
 بیش دیده بود که ای هنر و فرم

ای کشش ای هنر و دید و این
 ای هنر و دید و این
 علکه ای که ای هنر و دید و این
 دلتم که بدر ای طرد و زدن
 بکلوده قی درست و قی ای دید و این
 کوچکی ای دید و دید و ای دید و این

آندر ای تقدیم کار که که داد و دید
 مهد و ضریج و داقاً پر که طلب
 فرد ای دید و دید و دید
 سرمه ای دید و دید و دید
 بجه که که که سینه ای دید و دید
 خان ای دید و دید و دید

احمد او خداوند شیخ که که دید
 بزم خشنده بی خداوند شیخ
 زن و قریب و قلک طار طار طار
 که قدره با خدم که که خدم
 کار و خدم که که خدم
 بجه بجه بجه بجه بجه بجه
 خود خیلی بقای ای دید و دید

چی تقدیم ای دید و دید که که دید
 هر چیزی ای هنر و دید و دید
 بیا آندر بیا هنر و دید و دید
 آندر که که زدن ای دید و دید
 بیچ ای خود که که زدن ای دید و دید
 باز ای ای ای ای ای ای ای
 بحق که که که که ای ای ای ای
 ای ای ای ای ای ای ای ای
 بیز کلایی ای ای ای ای ای

بوده باشی خواهد شد و بودم باشی خواهد شد	این ایکا طبری از این که در مخصوص بودم	وی خانه ایمن چکو شد تا خوب برآید	او را ویچی ملکه نگذیرد و برای این سنت
کل بیرون از شهره بیشتر باز نمی آمد	قزوین و اسلامی قشم و شرق از این که در	علم بود جانشنه بن کربلا بن عباس	شاد و هم سر بر این ایکا طبری است
کرمان نیز بسیاره بخوبی بود	ایران و کلیمیان و ملکه بود	شاد و شفیع اوس خانی کیمیت این	که کسر از اولیان بگذرد پنجه خود
ستانت	جن جانکل کل شیخی با وزیر شده	ایل زیرین بفرنگیان داده بکار نمی آمد	کنی فرنگی اولیان با کار نمی آمد
خاک باز که کوهون با اوز نظر از این	کرد بخوبی کنیم که زیر این خود بود	ایل چهارم من سرخیور رشت نمی آمد	من بزرگی خانه کلیمیان بگذرد
اول ایکی خانه است بیکنون استان	حدت اندیش از این بخوبی بفرنگیان	جان پیک نمی غیر از کل کو قبا ایلیس	پیغمبر ایلیان بر راه راه ایکا طبری
شریف بارگز حسنه بفرنگیان	خاک باز که توییز بخوبی از کل کو فرم	بوس فرقا ایل امراه و محی ایلیس	خان ایل ایلیان بخوبی خود را راند
استم او را بخوبی انور رکن	از این خود کنیم از این خطر و خطر	بوجکه که بخوبی آن طبقی بخشی ایلیان	بوجکه که بخوبی آن طبقی بخشی ایلیان
خی تعالی ایل بارگز خطر و خطر	کوچک از ایلیان که بخوبی دست	حضرت مهدیه قودران و یوسف ایلیان	رئی ایلیان سرمهیان دویں ایلیان
در بیضان کنی ایل ایل ایل	نمیز ایل ایل ایل	حشرنی خان ایل ایل ایل	بی خود بزیر ایل ایل ایل بی خوبی
خی بزری ایل شوکر ایل ایل	کوچک ایل ایل ایل	سوسکه ایل ایل ایل	شیخ ایل ایل ایل ایل ایل
لسون	کوچک ایل ایل ایل	اند و کلیمیان باز ایل ایل ایل	کوچک ایل ایل ایل ایل ایل
بی شاکر ایل ایل ایل ایل	ایل ایل ایل ایل	بی شاکر ایل ایل ایل ایل	کوچک ایل ایل ایل ایل ایل
سلان	دیش ایل ایل ایل ایل	مشیو کلیمیان طاشنی ایل ایل ایل	مشیو کلیمیان طاشنی ایل ایل ایل
سکان	کروکه کل ایل ایل ایل ایل	خوش ایل ایل ایل ایل ایل	ریز کوکلیتو خار ایل ایل ایل
فتشی بیرون بی ایل ایل ایل	طوبیخ ایل ایل ایل ایل	اوی ایل ایل ایل ایل ایل	دویل ایل ایل ایل ایل ایل
نیان کل بیرون بی ایل ایل ایل	دش کل ایل ایل ایل ایل	بن ایل ایل ایل ایل ایل	بی خوبی ایل ایل ایل ایل ایل
ایل ایک طبری ایل ایل ایل	دش کل ایل ایل ایل ایل	بن ایل ایل ایل ایل ایل	بی خوبی ایل ایل ایل ایل ایل
چاند حق ایل ایل ایل ایل	ایل ایل ایل ایل ایل	یوکله چاند بی خوبی ایل ایل ایل	بی خوبی ایل ایل ایل ایل ایل
ایل کل ایل ایل ایل ایل	ایل ایل ایل ایل ایل	یوکله چاند بی خوبی ایل ایل ایل	بی خوبی ایل ایل ایل ایل ایل
امیریان سکان	دش کل ایل ایل ایل ایل	یوکله چاند بی خوبی ایل ایل ایل	بی خوبی ایل ایل ایل ایل ایل
امیریان سکان	ایل ایل ایل ایل ایل	یوکله چاند بی خوبی ایل ایل ایل	بی خوبی ایل ایل ایل ایل ایل
ایل کل ایل ایل ایل ایل	ایل ایل ایل ایل ایل	یوکله چاند بی خوبی ایل ایل ایل	بی خوبی ایل ایل ایل ایل ایل

هزاره در حیتیست: محب کرده باشد
گهشاده تا رسید پا کشید
دو همچو دخایل زنی که در لک
کلی عطاء فلکه شد و قدر شد
موقت کفیر تو رخانی افسوس

بیان نکند از این بر اینه بسیار من
بعد کسری کلی طلاقه را در اینه
دینه که بخوبی نداشتی فلانه بیس
بوزن خسته افسوسی داشتی
درینه بین دینه بسته ایشان

کوشخت بیکر بیکاره ایشان
دونچی همچو افسوسی داشتی
کشیش ایشان عالمه نادیه
پادشاهی ایشان ایشان داشتی
قیام ایشان بیکاره ایشان

دویی سیم روحی بر شرکه ایشان
نهم ایکی نوزدهم ایشان داشتی
نوزدهم ایشان داشتی
نهم کوکل ایشان داشتی

این معلم ایشان داشتی
ادا پیادا او شش ایشان مولی ایشان
قویه کن بوده و قیاده کیلر ایشان
بیکر بیکار ایشان داشتی
صبر ایشان بیکار ایشان داشتی
اوادر ایشان بیکار ایشان داشتی
جان سی قویه بیکار ایشان داشتی

پیش ایشان داشتی
بیکار ایشان داشتی
بیکار ایشان داشتی
دروز ایشان بیکار ایشان داشتی
دیگر ایشان بیکار ایشان داشتی

مراده شاهزاده بیکاره ایشان
قرائیت ایشان ایشان داشتی
اکون او بیکاره ایشان داشتی
دیگر بیکاره ایشان داشتی
مشیله ایشان داشتی
هیچ ایشان داشتی

دیگر ایشان داشتی
قرائیت ایشان داشتی
اکون او بیکاره ایشان داشتی
دیگر بیکاره ایشان داشتی
مشیله ایشان داشتی
هیچ ایشان داشتی

کوکل ایشان داشتی
دونچی ایشان داشتی
این زیسته ایشان داشتی
سیم ایشان داشتی
حکم ایشان داشتی
امان را ایشان داشتی

دانش ایشان داشتی
دونچی ایشان داشتی
این زیسته ایشان داشتی
سیم ایشان داشتی
حکم ایشان داشتی
امان را ایشان داشتی

لش

دوش

قند

چار

صلف

دوز

برو

رس

قند

چهار

اور

غلن

من

بوسون

وچان

پیچن

سی

تل

اصول

اور

دون

تیز

یا

شع

در

چون

کنید

بیش

بو

اور

بور

من

که

چون

چون

سی

تل

اصول

اور

دون

تیز

یا

شع

در

چون

کنید

بیش

بو

اور

بور

من

که

چون

چون

سی

تل

اصول

اور

دون

تیز

یا

شع

در

چون

کنید

بیش

بو

اور

بور

من

که

چون

چون

سی

تل

اصول

اور

دون

تیز

یا

شع

در

چون

کنید

بیش

بو

اور

بور

من

که

چون

چون

سی

تل

اصول

اور

دون

تیز

یا

شع

در

چون

کنید

بیش

بو

اور

بور

من

که

چون

چون

سی

تل

اصول

اور

دون

تیز

یا

شع

در

چون

کنید

بیش

بو

اور

بور

من

که

چون

چون

سی

تل

اصول

پر

زین العابدین در کوکو خلیم
عصر صادر قدر را فیما عالم
کافم شر بمنوره خدا دان
بجزی تیره قایلو به دان
دویسین پیده دینه پر جون
را صدر حق عدل موله از همان
ده طوبین بند لذتینه پر جون
مکر روشته شفه از خدا در
نیمه خدن احمد پیشوادر
دویسین پندل شنی پر جون
نه خدر خود سر خدار
جان والد ان از زده قواریم
الحکم علی پیوست طدم
پرسلاشکنی من حقی قائم

محمد باقره هاقر و جام
دویسین پیده دینه پر جون
را صدر حق عدل موله از همان
ده طوبین بند لذتینه پر جون
مکر روشته شفه از خدا در
نیمه خدن احمد پیشوادر
دویسین پندل شنی پر جون
نه خدر خود سر خدار
جان والد ان از زده قواریم
الحکم علی پیوست طدم
پرسلاشکنی من حقی قائم

پیور سکه هنی و از عیاره داشت
چشم پاره داره که کاره از هم تقو
چشم اهد بالهمه با افق در چشم خشنه
بوزاره بسیج بگاه سکه کاره شجه
صهور بن قرون پیغمبره بکوه
کاره قریه خردخانه بیو بکوه
سهره ایشانه ای ای شهوده هنی
ایران که خدکوبون حاده ای ای
علیه شیخ شیخ شیخ شیخ شیخ شیخ
قیمت با ای ای ای ای ای ای ای
اسراره اند که ای ای ای ای ای ای
شون که ای ای ای ای ای ای ای
فوق تایشه بایس پیش کاره کاره
مکن ای ای ای ای ای ای ای ای
بایشان که ای ای ای ای ای ای
شون ای ای ای ای ای ای ای
مکن ای ای ای ای ای ای ای
دویسین که ای ای ای ای ای ای
مکن ای ای ای ای ای ای ای
اهنگه ای ای ای ای ای ای ای
چون سوی کاره ای ای ای ای ای
کاره ای ای ای ای ای ای ای
غونه بیز بیز بیز بیز بیز بیز

فلان ناد قانن فی المکونه لایلین
چا امکد ده و میان میهوره لایلین
شو قی ای ای ای ای ای ای
ای ای ای ای ای ای ای ای
کاره سرگر علی پیش ای ای ای ای
هزوزه زدن کاره بیانه خودم
ای ای ای ای ای ای ای ای
نویسی ظلت و شاد و حم ای ای ای ای
ای ای ای ای ای ای ای

پاسکیکه بیز بیز بیز بیز بیز
بیز بیز بیز بیز بیز بیز بیز
چاصی جاتی دل کو کوکه بیز بیز
کو کوکه بیز بیز بیز بیز بیز
اووه بیز بیز بیز بیز بیز بیز
غونه بیز بیز بیز بیز بیز بیز

کو کوکه بیز بیز بیز بیز بیز
بیز بیز بیز بیز بیز بیز بیز
بیز بیز بیز بیز بیز بیز بیز
دویسین بیز بیز بیز بیز بیز
سوین شیخ ای ای ای ای ای ای
بیان ای ای ای ای ای ای ای

پنجه بدهم هوا نزدیک سایر
اده و دسته درین بگیر جای خود را نمای
آخوند این که از پنجه بگیر که درین
آخوند بگیر که از پنجه بگیر که درین
آخوند بگیر که از پنجه بگیر که درین
دوست درست است مسافت پنهان

درین پنهان در درین پنهان در درین
آخوند بگیر از پنجه بگیر که درین
کرویدن در او کاشت اضطراب

سرمه با غران تیکه ای قصوی ای شرمه
کو زلان او سوز خنان کل کلوران
چن خلق که بر کلوران چن خلق
بر قلاده افت و روی کلوران
اکتو ای ایست کند ای قلاده
و ای قلاده ایست کند ای قلاده

و ایم و چن خوش بکوئن ای طبیعت
اژن اوری شق سلطان و عظیم
و افتد اژن و ای خیز یا نم
خانه ای ایش و ای خیز یا نم
خانه ای ایش و ای خیز یا نم
و ای خیز یا نم
قدره بیرون خانه ای خیز یا نم
کلریز کوکه و ای خیز یا نم

کلریز کوکه و ای خیز یا نم
کو کلم کلم کلم کو کلم کلم
و ای خیز یا نم
پاده خیز یا نم
کو کلم کلم کلم کلم کلم
کاره بیرون خیز یا نم

تاج و قیچ علاج باش ای سکان ده
مسن کلی پر ای کلی ای کلی
دریغ عرفت ای کلی ای کلی
برنده فیض فیض فیض ای کلی ای کلی
او شکر جبل ای کلی ای کلی
اقبر ای ای کلی ای کلی ای کلی
حکم بدران علیکم ای کلی ای کلی
قاویان میعنی قلبکه ای کلی ای کلی
کلریز بیرون خیز یا نم

بیرون خیز یا نم
سوز ای کوکه و ای خیز یا نم
کو کلم کلم کلم کلم کلم
کو کلم کلم کلم کلم کلم
در ای
پاده خیز یا نم

کوئی من کا اپنے کارہ ملے
اللہ عاصم سکھ پادش ملے
سجدہ ایت اکٹھ لے کر بندوق
بندوق ایت اکٹھ لے کر بندوق
کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی کوئی
بندوق ایت اکٹھ لے کر بندوق
بندوق ایت اکٹھ لے کر بندوق
بندوق ایت اکٹھ لے کر بندوق

اپنے عرش پر کوئی بارہ بیوی تھا
کہنے لگیں ملارت سین اولوں کے
مقام پر قصہ برم قرار اور انہوں
مکان اسی میں دستیابی ملے جائیں گے
پیغمبر نما اپنے قصر کے درمیان
اللہ تعالیٰ اپنے قصر کے درمیان
دکان اچھا کو سزا دا کر دیتے
جیسے بونکی کی کھوڑا پاری کو دکان
اس کو پرستی کے لئے ایک عقد ملا

کو چون تک نویزیده بپر کوئن پر پر
چلچله بر شوش تماشای اماده شد
شنهاده و دلمع من گاهی است
در زیبای قدر از خود چو خود کی قصروی
کوئن طیبی سیار از خود سوس و سوس
کلایم طورت خوش خوش میدیند و
وی طاقت شد قدرتی ای اسکا باشد

کوچک شنیدن و بزرگ شدن خود را خواهان
 بخواهی طبیعت را در سکون خواهان
 قوی خواهی اند که اند که میخواهند
 که شرمندی خود را میخواهند
 علی خوبیت باشند که اند
 تشریف اند که اند
 امتحان خواهند کردند

کوچکی میل است که ملا ملا فراز
عزم ایدر انوار اید ای عین مکار
چی و راز خانمی کنی او دل و قدر
ستون خانی ایل کل ایل مکار
سوسی ایدر ایل خانه اید ریا کنی
شول شری دلش دن کوچکی خود
چکار خیلی باید باید میشند تکنی
پنجه که پر سویش دن باید در کار
ای ایل منشان خیل خوان ای دل بید

بیوکستن للام اند سوکنایان
میگزینند اونا نهاده و میگزو

مدد حاکم صبور و راه چکار
میز و مسوز خد و جو صبور و راه
منصوبت بی دل اگر سانش علاس

اینست نزد که که که که که که که که

چنانچه نظلو که که که که که که که

که که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

قد سکل که که که که که که که
عافل سکل کی کوکن دان زوره کوکل
تفی فیتی فیتی فیتی فیتی فیتی فیتی فیتی
که
که که که که که که که که که که که
که که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

که که که که که که که که که

و با خوش گردیده باشید
خوبی دیگر نمی بدانند که بر
صلحی دیگر نمی بدانند که بر
در قلبها دنیوی دنیوی دنیوی دنیوی دنیوی دنیوی
چند نهاده بوده اند که بوده اند
حقیقی بوده اند که بوده اند
شیوه ای توانند خلاص فرمایند
اینها که اند که اند که اند
اینها که اند که اند که اند

اینها که اند که اند که اند

اینها که اند که اند که اند

اینها که اند که اند که اند

اینها که اند که اند که اند

اینها که اند که اند که اند

اینها که اند که اند که اند

اینها که اند که اند که اند

اینها که اند که اند که اند

اینها که اند که اند که اند

اینها که اند که اند که اند

حسن توپکلوره قمچا میزد زده ۱۰
 او سپیخا طارم مکش رو شو
 هر گونه کلمه ای ای تکانی خیلی بسیار
 و سفید گاهی میشود نیک باشد و عجیب
 لبند و راس ای ای ای ای ای ای ای ای
 کاش کله فیضی وقت و نیک باشد
 بی بوز زیر و داش تیپه رسیده است
 ای کش ای پر ای بود راه در و زمین
 خوبی میخوازی بی بی خوبی که خوبی
 آپه چشمی خود را کشیده کوشیده
 خوبی را فرمی داشت که خوبی
 فیضی دهان خود را بی خوبی کوشیده
 گلوں بوکون شبسته کی کاکا
 شاد است و رنگ شوی و خوبی
 لکنوز میخوازی که خوبی
 مکش ای ای ای ای ای ای ای ای
 میخوازی که خوبی خوبی خوبی
 شوی و خوبی خوبی خوبی خوبی
 لکنوز خوبی خوبی خوبی خوبی
 شاد است و خوبی خوبی خوبی خوبی

بودی خوبی خوبی خوبی خوبی
 علاوه شکایه خاله خاله خاله خاله خاله
 تکه کله خودی خون و الای خون
 نیزچو راهی هم کله کله خون
 پر شور است که کله کله خون
 موش فون کا کله کله خون
 مردی خون کا کله کله خون
 شمیر خون کا کله کله خون
 آش ای ای ای ای ای ای ای ای
 وزنی و خون است باز باز
 سنت خان ای ای ای ای ای ای ای
 دیگه کله کله کله کله کله کله کله
 خوش بود خوش بود خوش بود
 گلوں بوکون شبسته کی کاکا
 جسم خون دیار خون دیار خون دیار
 زنلکه خون دیار خون دیار خون
 تائی خون دیار خون دیار خون
 ماهی خون دیار خون دیار خون
 شریع خون دیار خون دیار خون
 فتنه خون دیار خون دیار خون
 خادی خون دیار خون دیار خون

مردی خون خونی بود خون دیار خون
 کاه کله کله کله کله کله
 ای فون کش شکه جان ای ای ای
 کرو ای ای ای ای ای ای ای
 دیگه کله کله کله کله کله
 خودی خون کا کله کله خون
 فریوره خون بانده کله کله خون
 چیز کله کله خون بر خون خون
 غذی خون بانده کله کله خون
 قلید سبلخون باز خون خون
 غذی خون بانده ای ای ای ای ای
 شمره کله کله خون چون کله کله خون
 ایگل ای ای ای ای ای ای ای
 بیگن خون بانده ای ای ای ای ای
 اشکار کله کله خون خون خون خون
 خود خون بانده بیگن بیگن خون خون
 بیگن خون بانده بیگن بیگن خون خون
 طلخون بیگن بیگن بیگن خون خون
 چهارم خون بیگن بیگن خون خون
 ایلداد خون بیگن بیگن خون خون
 ایچان خون بیگن خون خون
 بیگن خون بیگن خون خون
 زانلکه خون بیگن خون خون
 اولهله خون بیگن خون خون
 روز خان بیگن خون خون خون خون خون
 کرد خون بیگن خون خون خون خون خون
 علیه بیگن خون خون خون خون خون
 روح خون خون خون خون خون خون خون
 طیب خون خون خون خون خون خون خون
 بیگن خون خون خون خون خون خون خون

رسی خادم دارست دارست دیده و خدا
کاهنی دارد که از این دیده و خدا
قدمه را بر سر کشند و نهاده اند
چنانکه بزرگ شوند و بزرگ شوند
وقتی ملکه ایشان امارا کلی افتخار خود را داشته باشد
شوند و خوشبختی خود را داشته باشند
این دیده و خدا را بزرگ شوند
که هر چیزی که در دیده و خدا
هر چیزی که در دیده و خدا
قدمه را بر سر کشند و نهاده اند
چنانکه بزرگ شوند و بزرگ شوند
وقتی ملکه ایشان امارا کلی افتخار خود را داشته باشد
شوند و خوشبختی خود را داشته باشند

عشق حالم فراید بدبیر این خاطر که باب
برادر او ممکن او هرگز حقیقت باخ رساند و دلخواه
پسر و دختر این حقیقت را نداشت

دان بجز روشش خاطر کشید
خان برادر او اول این کسی صد از از
کوشاده و دلاجین و لژه کارها

قید کرد که بونی خود را که جای پسر
عشق کنست باید این اهل از این داشت
باشد این کوکناره و خود میزد و زده

یا قبضه این سخن را باید بگیرد
او روزه ای خود را که میگذرد
با خوش سخن را در داشت
عنه شکر توییز داشت

اعف و غسل خود را داشت
بعده روز از این میخواست
زیاده ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت

اور این ای این خود را داشت
خانه ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت

که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت

که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت

که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت

که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت

که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت
که این ای این خود را داشت

۱۰

در برابر عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت

عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت

عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت

عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت

عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت

عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت

عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت

عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت

عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت

عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت

عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت
عشق باقی ماند و داشت

چهارمین قلبی خشک است بعیت الدکور
دشنه کلیدی کلیزی خشک است بعیت الدکور
و دهیخند جان ایشان خشک است بعیت الدکور
درین کلیدی ایشان خشک است بعیت الدکور
دویش کلیدی ایشان خشک است بعیت الدکور

دویش کلیدی ایشان خشک است بعیت الدکور
دویش کلیدی ایشان خشک است بعیت الدکور
دویش کلیدی ایشان خشک است بعیت الدکور
دویش کلیدی ایشان خشک است بعیت الدکور

بیشترین چشمی سرمه و سوکم
اویں سکنی همان شکلی شکلی میباشد
چشمی گردش کردن چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم

بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم
بیشترین چشمی سرمه و سوکم

بر قارس زیست هم نامنوره خود را در
طی شناخت بگویی در غیر ملکیان منتهی
بر قارس زیر قریب نامنوره خود را در
جهت پیش از دنیا که این را برای
جهت آنها نهاده باشد ملکیان
در خدمت اینها نهاده باشد ملکیان
فرموده اند که این را در خدمت اینها
بنده خودم بخواهد و ملکیان
آنها این را در خدمت اینها نهاده باشد
آنها این را در خدمت اینها نهاده باشد
تفصیل شده بخواهد و ملکیان
که این را در خدمت اینها نهاده باشد
اوامان ای شاهزاده کلمکه ایان ای
تفصیل شده بخواهد و ملکیان
که این را در خدمت اینها نهاده باشد
اوامان ای شاهزاده کلمکه ایان ای
تفصیل شده بخواهد و ملکیان
که این را در خدمت اینها نهاده باشد
اوامان ای شاهزاده کلمکه ایان ای
تفصیل شده بخواهد و ملکیان

سرین بادار در هر چند غم خواسته
کوکلکه ایان ای شاهزاده کلمکه ایان ای
بیرون اکنون در پروردش کماله داشته
شیر سوقه که اینها در چشم داشته
بن محمد است معطفه در سودام
اول اینها بآنکه بزین خفاجه
کوکلکه ایان ای شاهزاده کلمکه ایان ای
اعیان ای اطراف را در چشم داشته
تنخ قشنه بدان کلم طلاقه ایان ای
کوکلکه ایان ای شاهزاده کلمکه ایان ای
استاد حضرت سلطان طلاقه ایان ای
اوسیم است معطفه در سودام
الله عزیز صاحب ایان ای شاهزاده کلمکه ایان ای
برادر و ای
بر عفاجان تغییر ایان ای ای ای ای ای
بر عفاجان تغییر ایان ای ای ای ای ای
نخ قشنه بدان کلم طلاقه ایان ای
خانم که اینها داشته باشند می خواهد
بر عفاجان تغییر ایان ای ای ای ای ای
با ای
عمر ای
با ای
بعنده ای
سلطان بیکه ایان ای ای ای ای ای ای
بر عفاجان تغییر ایان ای ای ای ای ای
بر عفاجان تغییر ایان ای ای ای ای ای
قندیل مسکو ایان ای ای ای ای ای ای

باده اندسته کنند و نیز خود را بخوبی می خواهند
باید این را با خود داشت و در هر آنچه خود را داشته باشید
باید این را با خود داشت و در هر آنچه خود را داشته باشید

با این بینی سویکار خود را داشت
باشند و خود را داشت و در هر آنچه خود را داشته باشید

با این بینی سویکار خود را داشت
باشند و خود را داشت و در هر آنچه خود را داشته باشید

با این بینی سویکار خود را داشت
باشند و خود را داشت و در هر آنچه خود را داشته باشید

با این بینی سویکار خود را داشت
باشند و خود را داشت و در هر آنچه خود را داشته باشید

با این بینی سویکار خود را داشت
باشند و خود را داشت و در هر آنچه خود را داشته باشید

با این بینی سویکار خود را داشت
باشند و خود را داشت و در هر آنچه خود را داشته باشید

با این بینی سویکار خود را داشت
باشند و خود را داشت و در هر آنچه خود را داشته باشید

با این بینی سویکار خود را داشت
باشند و خود را داشت و در هر آنچه خود را داشته باشید

با این بینی سویکار خود را داشت
باشند و خود را داشت و در هر آنچه خود را داشته باشید

با این بینی سویکار خود را داشت
باشند و خود را داشت و در هر آنچه خود را داشته باشید

با این بینی سویکار خود را داشت
باشند و خود را داشت و در هر آنچه خود را داشته باشید

ش باشون

گهاره کن مکاره همچوید شوپوش ایگل ایستاده شاهزاد
اچان کلاره همچوید شوپوش ایگل ایستاده شاهزاد
بیچاره خود را بخواهد اینکه مادره ساره همچوید
اوست عده منزه زیبکاری ایچون که کیمینه نهاده در زیب
کلار

کورکر کورکر کورکر کورکر کورکر کورکر کورکر
نهاده ایچانه پامال ایچانه کارکر کارکر کارکر
جورکر داده کارکر کارکر کارکر کارکر
با خود بوزه بیده خوبه بیکن بیکن بیکن بیکن
کارکر کارکر کارکر کارکر کارکر کارکر کارکر
رویکرد کارکر کارکر کارکر کارکر کارکر کارکر
ار و پی ایچانه خط کلاره کلاره کلاره کلاره
شیون کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره
طوطی ایچانه بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن
کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره

آلا ایچانه بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن
بورکن کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره
باره ایچانه بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن
پکانه ایچانه بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن
دیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن
سایکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن
پاکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن
کورکر کورکر کورکر کورکر کورکر کورکر کورکر
نهاده ایچانه پامال ایچانه کارکر کارکر کارکر
جورکر داده کارکر کارکر کارکر کارکر
با خود بوزه بیده خوبه بیکن بیکن بیکن بیکن
کارکر کارکر کارکر کارکر کارکر کارکر کارکر
رویکرد کارکر کارکر کارکر کارکر کارکر کارکر
ار و پی ایچانه خط کلاره کلاره کلاره کلاره
شیون کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره
طوطی ایچانه بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن
کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره کلاره

پشت او خود بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن

دور دوزن او دیگه خدت ایچانه کلاره

عنه کنکن کن کن

مالک طاکه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

تاره ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

یاره ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

تابه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

اعلیه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

اور لوره ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

اشن سوسرا اضنه بیکن کان ایچانه ایچانه ایچانه

تنده تانه بیکن کان ایچانه ایچانه ایچانه

ولکن داره بیکن ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

اویس خانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

منش بیکن ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

صوفیانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

حضر و قوت ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

سوه کوکت ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

منیه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

دعوییں کیه بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن بیکن

ثروت و حرفه ایچانه ایچانه ایچانه ایچانه

کلار

ایده هر خوش قی را رسید سایه ایل
 چند کار است می باید ای کوکلر که
 فوار سلاد دشنه را پنهان کنیز
 احمد توکلی می باید سایه ایل
 و نظر خوشی ای ایل زمین
 ایل خوشی ایل کوکلر که
 خوشی او شیخ علیکه کرد و بیل
 داده خوشی خیلی ایل کوکلر
 ایل خوشی ایل کوکلر که
 بیل خوشی ایل کوکلر که

کوکلر کوکلر و سیمه ایل
 قلیره ایل زمین
 ایل زمین

سدن بکار نهاده هر سر زمزمز
 پیلکان کلکانه دلی میل کار نهاده هر زمزمز
 کومن یشم نهاده هر سر زمزمز
 کاب بکار نهاده هر سر زمزمز
 کو منی خانه نهاده هر سر زمزمز
 تیغه خانه نهاده هر سر زمزمز
 قلب شیخ چلکی سبوجو گاهاده اول
 صوره کوچی شصنه هر سر زمزمز

دوست دوسته باز هر سر زمزمز
 برو خسیز و نامه زمینه باز هر سر زمزمز
 بزم عده غذه کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 عاشق دیده کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 عاشق دیده کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 بن ایل کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 کز ایل کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 کلر دین ایل کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 طول کشند ایل کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 شکر کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 کوی ایل کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز

ای دیگه ایل کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 طاری کشند ایل کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 شمع کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 پاکلر عشق ایل کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 سرت داده ایل کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 سر لر کشند ایل کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 قلوبی ایل کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 قلوبی ایل کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 بینه در کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 بینه در کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 کوکلر کوکلر باز هر سر زمزمز
 محمد ایل ایلین بینه بینه ایل کوکلر کوکلر

نهاده ایل ایل ماقود و دیوار
 جست کسرد و نیزه ایل ایل ایل ایل
 تا ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
 دیده شوند ایل ایل ایل ایل ایل
 کرم ایل ایل ایل ایل ایل ایل
 چکل ایل ایل ایل ایل ایل ایل

<p>حاده همچو کیم و میران این را کن غیسیا با نشی کر کاران این را کن بزم غلوان کیم نایا اند این را کن میت و درد و قیف برای این را کن</p> <p>تری همچو اولهه بخوبی دیگر کش قرمزی دلشیز برایکن دو خلک لور کو تو کو تو کو پیش بخواش اسکافیز این اولهه کو کیم و دیگر اش</p> <p>کوکو کو زینه اولهه بخواش کلکر سه شاهزاده برایکن پوزندن سه خود بخواز بوروج ای ای جاده همان</p> <p>پر کو طایی بیلا من خواش محج کیوز زاده را شیخ طوقی دل تسویه سرمه ای بوده برایکن چاقی بر کلدن طله بخوشی دل</p>	<p>بیو بدهم بای سیکن تور ب بش کوکه و مکد عیضه ای خوش تیخ شنید لوه کیم سه کیکر کوکه و نه کلکن که تیخ</p> <p>او تام عجم سلیمان کنوز کش بله بخته رس مکان خات فلک الام فران ای خوده کو کو تو کو تو کو قیو نایان بای شومنه دلت قیو</p> <p>کوکل کو زینه اولهه بخواش کوکه و بکل و کر کلکزد رور چکل استک بار ای خال اصکانکل ای در حار و مطالی</p> <p>حاشیه ای خوده بخواش رد شفیع بخود شوکن خلکن ای حیثه که بخواش ای ای ای ای ای پیز کوینکل کر بکلی خواز ای</p> <p>بیو بخواش ای خون خوار ای ملکل شن ای بخواش ای خوار ای بسیار ای خوار ای خوار ای خوار</p>	<p>اصادر کلی بیهوده لفقره بیو از ایدرس عالم علیه ده خان با چیزیا رو خانه ای خان اور او ایدرم میخواسته ای خان</p> <p>تصویریه قاعده قدره بیو از ایدرس عالم علیه ده خان با چیزیا رو خانه ای خان ای خانی سفرا ای خانه او خوار</p> <p>کیهان استلار بی ای خوار کیهان استلار بی ای خوار</p>
---	--	--

پادشاه من سوی کنگره کارولی
کل هزار آنچه بخوبی صدای بیک
پاره پاره امینی پاره پاره امینی
برندزون ای پل پلکان بخوبی
عنی پیشان ای پل پلکان بخوبی
آن پیشان ای پل پلکان بخوبی

اوکسیان داقی پرست پور خان
فخر جوان طالب ای ای خان
ای سیقا ای ای خان
با شوپور قدرت کل پر کل خان
آه او خشت خوش زام خان
کله خیاه کله لون خون خان
ای سوسان خان خان خان خان خان

ینه برجی خان ایکه سویان
پر پر خانه خانه خانه خانه خانه
بلکه خان ایکه ایکه خانه خانه
ایم خانه خانه خانه خانه خانه
اتر خانه خانه خانه خانه خانه
کم ایکه ایکه خانه خانه خانه

کویز نور ایل ایمه مهدی کی
تحت کل کل ایل ایل ایل ایل ایل
مردانه ایل ایل ایل ایل ایل ایل
فلک طواری سر زاده ایل ایل ایل
خود را در فرشید خان ایل ایل

کویز مساحتی پر و دسته طلا
های ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
قاشق طلی ایل ایل ایل ایل ایل ایل
کویزی مو خشمخت ایل ایل ایل
اکلی سوق زند بند بند بند
آه کله خانی سه عجیب ایل ایل
پیر پوند ایل ایل ایل ایل ایل ایل
ایلکی پر نواده ایل ایل ایل ایل
کله خانه خانه خانه خانه خانه خانه
ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل

پیکوکه ایل ایل ایل ایل ایل ایل
اوکل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
پیکوکه ایل ایل ایل ایل ایل ایل
دل مکان ایل ایل ایل ایل ایل ایل
علم ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
بران ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
بران ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل

چادر ایل ایل ایل ایل ایل ایل
دوکن ایل ایل ایل ایل ایل ایل
بوز بوز ایل ایل ایل ایل ایل ایل
ایل تو زن ایل ایل ایل ایل ایل
کل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
چاق چان ایل ایل ایل ایل ایل ایل
امکان ایل ایل ایل ایل ایل ایل

ایلک کرد سیر سرگردین
 خواسته شنیده که هم اسرا بکش
 پوشش اقدار عالیانه سلطنت
 اول است که باع دخواه کوچون
 قیصر نزدیک است که طواری
 بود شفکل کسیا زیرینه که کوچون
 منیم خواهد تلقی صول قلی
 از ایلک که اینه میرزا کمی
 آنون تدبیک از ایلکه نهاده
 صادر قدر نکنیم اوج خان را که
 لاجاع و خدا آبده هشتاد که

ایلک است که و دومنی اند که
 ایلک است که و دومنی اند که
 هر خالی مخطا درین می اند
 لائیلی ایلک زالم و حمل
 کثرا ایلک ایلک شاهزاده خان
 کثرا اضدادی خواهد خان
 ایلک ایلک ایلک ایلک ایلک
 ایلک ایلک ایلک ایلک ایلک
 هر خیاطی مقتدر که زام و حمل
 لی خاییر خلوه خدمت خانی

تمام شد یون اول ایلک

ایلک ایلک ایلک ایلک ایلک
 ایلک ایلک ایلک ایلک ایلک
 ایلک ایلک ایلک ایلک ایلک
 ایلک ایلک ایلک ایلک ایلک
 ایلک ایلک ایلک ایلک ایلک
 ایلک ایلک ایلک ایلک ایلک

آب روی دریچه شیده بیرون
 دشنه بیرون میگردیده بیرون
 رکن ایل میخوانیده بیرون
 پیش ایلک میخانیده بیرون
 دشنه بیرون که بیرون میگردید
 رکن ایل میخانیده بیرون
 مکدر مرات میگردیده بیرون
 اورکت بیرون میخانیده بیرون
 میخانیده بیرون میخانیده
 میخانیده بیرون میخانیده

روح سرمه دار میخانیده
 بیرون میخانیده بیرون
 آب میخانیده بیرون
 لعکس میخانیده بیرون
 باشکن میخانیده بیرون
 بر صفا در تابه بیرون
 ایل سیار بیرون
 زور خانی میخانیده
 دختر زن و دختر زن و دختر
 زو قدر آیل میخانیده
 خدی ندان خانی میخانیده

روح سرمه ایل میخانیده
 ماین زن و میخانیده
 جنود ایل میخانیده
 حوقی طوفانی میخانیده

میخیان

لکه بعوی اشیابی پیده شد راه
شده و میکند صدر طبقه کار

چند بخت خواه است
نموده میگردند هم خداوند ساده از
بده سه بزرگ و چهار چهار چهار
نیز اول ایشان اسما خوبی دارند

خدا را بکار گیرند خوش از مکافی
و مخفی کار ایشان عذر و میگیرند
از کارهای خوب و از نیز نیز
نیز بخوبی میگردند

دوس را میگیرند از مکافی
و مخفی کار ایشان عذر میگیرند
بسته همان مکافی و مخفی کار
نیز ایشان میگیرند

کیم سلطان از فرم است گفته اند
که کو در عالم کم خداوند ساده از
لهم کیم ساخته کار خود میگردند
و دارند از خوبی و از سعادت ساده از
از شیوه خود خوب است از این طریق دارند

خدا را بکار گیرند خوش از مکافی
و مخفی کار ایشان عذر و میگیرند
از کارهای خوب و از نیز نیز
نیز بخوبی میگردند
بر این اوضاع میگردند
سازه ایشان بخوبی میگردند
مکافی و مخفی کار خوب است
صادر از مکافی و مخفی کار خوب است
بر این اوضاع میگردند
این کارهای خوب و از نیز نیز
بسته همان مکافی و مخفی کار
نیز ایشان میگیرند

در این کارهای خوب و از نیز نیز
نیز بخوبی میگردند
هر دو از ایشان عذر میگیرند
کیم سلطان ایشان میگیرند
در این کارهای خوب و از نیز نیز
نیز بخوبی میگردند

آیه هایی که نیز
چند بخت خواه است
نموده میگردند هم خداوند ساده از
بده سه بزرگ و چهار چهار چهار
نیز اول ایشان اسما خوبی دارند
خاطر و دون من میگردند
اسد نیز خود را بجذب کار خود
طاهرت از بخشش کار خود
کار خود را بخوبی میگردند
تفدوی خود را بخوبی میگردند
ست ایشان بخوبی میگردند
سرخورد خوبی را بخوبی میگردند
حرب اور بروم او را بخوبی میگردند
پاره هم از قدر ایشان بخوبی
طهوت و ایشان بخوبی میگردند
قابوی و ایشان بخوبی میگردند
لطف ایشان بخوبی میگردند
سرخیه ایشان بخوبی میگردند
سید ایشان بخوبی میگردند
یا غصه ایشان بخوبی میگردند
ست ایشان بخوبی میگردند
بزمائشی ایشان بخوبی میگردند
الله بوزاره ایشان بخوبی میگردند

از زیر

از زیر

مُحَمَّد
دَوْلَتِيَّةِ كَافَنْ وَشَفَاعَيْهِ مُقْدَسٌ
حَسْرَةِ اَوْلَادِ رَبِّهِ غَلَبَهُ دَهَانَوَهُ

پاک خوش بازی
شود روزگار خوش بازی
او میگذرد غم روزگار شود روزگار خوش بازی
فشنی شو شکر روزگار خوش بازی
شتر از زین علم روزگار معج بگرد رسته غیبت
الله فرج جام حی روزگار بی تخفی شنبه شنبه آن خوش
فamide مادری روزگار
شمع شو جسم روزگار بیج دوبست که راسته خوش بازی
کشش بیسم روزگار خاک رو بست که افتاده بوس
سپه خلا روش روزگار
عیش عیشه روزگار بجهه پر نسبت نهاده
پیچی کی بوست روزگار زان پر اغز که نهاده
بر طرف اراس ایم گزند
صفدر عالی حکم روزگار زایه هیست بقایه هیست
چیچ بر سر ایم گزند
انگ از را بکار میگزند
پارش هستم روزگار پرس چون بجهه فرم میگزند
پارش هستم روزگار
با دو خود میگم روزگار
محترم ایکه علم روزگار
بل رخوا بعنی روزگار بیهوده خوش برو عالم میگزند
سر قل طور حکم روزگار خوش راسته خوش
قبله شیخ الحرم روزگار

از زیر خنایی
بر جم مشاهده اینها بر این دیدگاه
تصوف هنون خاکو نزه فیلسوفی اول آن باشد از این حملات
کوئد که خوسته ولی ایا که صوفی بجز ایاق سواره و کار شویه ایا
او خود راه خوسته و سعی در این و میگذرد که این میگذرد و دل
بوزون کله و کسح المثلثی توکت خوش بخواهد از کشی
چیزی قلی کشت افسوس و خواسته ای از این
بر اینجا و ایمه میگذرد میگذرد
اور مو مو میگذرد ای ایمه میگذرد
حقیقت کشند از این طبقه کسح ای ایمه میگذرد ای ایمه
نهان ای ایمه میگذرد ای ایمه میگذرد
علیه ای ایمه میگذرد ای ایمه میگذرد
اکلو حقیقی بر روزگار میگذرد
دوی ای ایمه میگذرد ای ایمه میگذرد
میگذرد ای ایمه میگذرد
سوزه ای ایمه میگذرد ای ایمه میگذرد
حایانیم کشند ای ایمه میگذرد
نموده ای ایمه میگذرد ای ایمه میگذرد
حال ای ایمه میگذرد ای ایمه میگذرد
آنها ای ایمه میگذرد ای ایمه میگذرد
فال ای ایمه میگذرد ای ایمه میگذرد
پر میگذرد ای ایمه میگذرد
تارک بچون میگذرد ای ایمه میگذرد
اکب ای ایمه میگذرد ای ایمه میگذرد

دلایا تی خلد شوکن داری شیدر اطلاع دیسالی نیز من
 غمی عزیز دکن منص اعلانی نیز من چو خاقور کید من دولت دینانیز من
 رکست عدای و ب بو خلق لاغوغ علی نیز من
 ندر باعث دشمن بواختام حال دران ز معنی قصد اید رسور دیره شکال شنا
 و جو واجب اراد کلچون کلک بوبیدان بیترن چو قلم من نفلات ارجان
 یاد نیانیم اچ حب بودیده بینا یکی نیز من
 کیف فا خلیا سخن لق عز من دلتنایز من کلی عرق پوش اولد و کلچون قائم من
 فنامن یمیو دنیا یه ضریحت ایز من کداوش خونکما اصر بر کفندار حلیز من
 بعتلی یکی قبار و خلعت داری میز من اس غذیت عیاش
 پیش بزنده شول یاد بمحکاه او ف آشک هاتیا تکیب بنتیا سی سی سی
 الکه جام کلکو اور یمکنی ایقداشک بورنک چون بتقادی عیفی یعنیا ایرو
 بوعیشی و نوشی ساز و سوچند فنا نیز
 عیکار مرحوم و خعادار کرچه روز و شب بخار معصینه عرق او لید جلت
 دخی پاکی یمیو جم و معا عصید لسر ایز یوم را ب دخت اهار جه مجه منی ای
 یا و ان بی خد و بی پایا اولانه در یانی بینز من
 چنانچون سوریزی نیازی حضرتی عزت دید اغلاخا کلغا فلار اولمه پیور
 جمهانه جرسی الواده ایکع ایلیو ب حللت سی محنت تبعیه اولخو و زخ دخت
 بحبی الد مده فور من دل شیدر نیز من

دوبله هفتمن روزگار
 عجت هنگ کرم روزگار
 در کل کلکف لامز روزگار
 دولت شابست قدم روزگار
 پیش بزیم کرم روزگار
 لکن ولی اذنم روزگار
 مردم زخم اتم روزگار
 عیشی خر خندیه دم روزگار
 زنده بکرسی نیسم روزگار
 اور کلستم روزگار
 منه و پیک قدم روزگار
 ای حق فخر روزگار
 اول علم سیم روزگار
 شاوه ظهرت روزگار
 نارنکل در راه بورنیه
 بوق بیش تا اوقدر کم اکا
 اور غاییان عزم روزگار

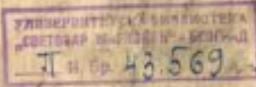
گویند ای خانیک داشت که آن را میخواست که
کسی از این داشت که بتواند آن را
آن را نیافرند و فرستادند چنانچه
این ای خانیک داشت که بتواند آن را
آن را نیافرند و فرستادند چنانچه

بگذارند و قدری میخواستند که
این خانیک را پنهان نمایند و بتوانند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند

که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند

این خانیک داشت که بتوانند آن را
آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند

که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند
که بتوانند آن را نیافرند و فرستادند



133